

بحث راجع به مسئله ماهیت و کیفیت ثبوتش در ارتباط با وجود (۴)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

عدمی نبودن ماهیت

تعریف ماهیت

بحث راجع به مسئله ماهیت و کیفیت ثبوتش در ارتباط با وجود روشن شد، حالا یا به خیال ما روشن شد! علی کل حال که این مسئله ماهیت بر خلاف قوم که می گویند: امر عدمی است، امر عدمی نیست و مقصود از عدمی بودن شیئی در عرض وجود و در محاذی با وجود است اگر مقصود این باشد که اصلاً ماهیت به هیچ وجه هیچ نوع بروز و ظهوری ندارد و همان عدمی که از مفهوم عدم استفاده می شود همان مفهوم بر ماهیت حمل می شود که این خلاف وجدان است و ماهیت عبارت از همان هیئت خارجی و رتبه آن شیء مشخص و معین خارجی است. چه اینکه او از حقایق مبدعات باشد یا از حقایق ماده و صورت و عینی خارجی باشد در هر دو مسئله ماهیت به این کیفیت خواهد بود.

بناءً علیٰ هذا آن خصوصیتی که ماهیت دارد عبارت از همان مرتبه وجودی آن شیء متعین است، به آن ماهیت گفته می‌شود و این ماهیت همان تعین آن شیء است که آن تعین آن شیء را از سایر اشیاء متمایز و جدا می‌کند و این مسئله رتبه وجودی همان شیء در مجردات و مادیات است؛ در مادیات مسئله مشخص است که هر شیء مادی مرکب - البته ترکیبش ترکیب اتحادی است نه انضمامی - از ماده و صورت است؛ ماده به تمام اشکال و انحاء چه ماده کثیف و چه ماده رقیق و لطیف مانند امواج و نور و سایر اشیاء مادی که از نقطه نظر وجودی دارای رقت و لطافت هستند و می‌توانند از حوادث و موانع رد شوند و همین مطلب راجع به مسئله موجودات دیگر که اجنه هستند هم به همین کیفیت خواهد بود.

وجود اجنه؛ وجودی مابین مادی و برزخی

زیرا وجود اجنه وجود مادی است نه وجود مجرد، منتها وجود مادی آنها مابین وجود مادی صرف و وجود برزخی مثالی است لذا می‌توانند از موانع رد بشوند و عبور کنند و انسان نمی‌تواند هم‌چنین قدرتی را پیدا بکند. بله، افرادی که از

نقطه نظر سیطره نفسی و سیطره بر ماده و جسم خودشان دارای هم‌چنین استیلائی هستند آنها هم می‌توانند این مسئله تطفیف و ترویقی که سایر موجودات می‌توانند برای خودشان به وجود بیاورند این انسان‌ها هم یک هم‌چنین حالتی را برای خود به وجود بیاورند بدون اینکه مسئله انحاء و خلق جدید در میان باشد این نحوه از وجود را می‌تواند برای خودش به وجود بیاورد و متخلق به این نحو باشد، گرچه برای سایر افراد این محال و ممتنع است. چون آنها نسبت به وجود مادی و نسبت به نفس یک هم‌چنین استیلاء و ولایت و قدرتی را ندارند و این هم مطلبی نیست که فقط اختصاص به ملتزمین داشته باشد بلکه به هر شخصی که دارای قدرت روحی هست ولو در غیر از نحله اسلام از سایر ملل و نحل و از سایر افراد هم دارای یک هم‌چنین مسئله‌ای باشند حتی بعضی‌ها هم به نحو قلیل و شاذ حتی اصلاً احتیاج به ممارست و ریاضات ندارند و خود آنها فی حدّ نفسه یک هم‌چنین حالت روحی حتی از دوران کودکی دیده شده که دارند و

یک هم‌چنین مطلبی برای آنها خواهد آمد و الآن هم هستند بعضی از افراد که یک هم‌چنین حالاتی دارند و این هیچ ارتباطی به مسائل التزام و غیر التزام و این مطالب ندارد.

تفاوت تشکل وجودی در ظروف مختلف

این مربوط به ماده است که در صورتی که آن حقیقت حقیقت مادی باشد و آن تعین تعین مادی باشد در اینجا خود ماهیت تشکل وجودی آنها به این کیفیت است و تشکل وجودی در ظروف مختلف هم متفاوت است؛ در یک ظرف دارای یک خصوصیت است و در ظرف دیگر ممکن است خصوصیتش فرق کند؛ این دفعه خصوصیتش خصوصیت مادی کثیف است و در مرتبه بعد خصوصیتش ماده رقیق است. دو ماهیت در اینجا پیدا می‌شود. در وهله سوم خصوصیتش خصوصیت فقط صورت است و همین بدن جنبه صوری به خود می‌گیرد و جنبه صورت مثالی به خود می‌گیرد و اصلاً از مرتبه مادیت خارج می‌شود و این صورت مثالی می‌شود که البته این بحث‌ها در عرفان نظری آمده است ولیکن ادراک این مسائل برای

فهم‌های عادی و فهم‌های عرفی مشکل است چون بسیاری از این مطالب گرچه از نقطه نظر فلسفی قابل برای توجیه هست اما از آنجایی که از نظر شهود، افراد با این معانی معرفت ندارند لذا ادراکش برای آنها مشکل است و تا وقتی که خود آنها در یک هم‌چنین مجرایی واقع نشوند نمی‌توانند آن‌طوری که باید و شاید مطلب را ادراک بکنند.

همین‌طور نسبت به سایر حقایق عالم تکوین - ملائکه باشند عقول باشند نفوس مجرد باشند - تمام اینها هرکدام ماهیتشان عبارت از همان نحوه وجودی‌شان است یعنی همان نحوه وجودی آنها در رتبه خود که دارای یک خصوصیتی است که آن خصوصیت را از بقیه ممتاز و جدا می‌کند، آن خصوصیت ماهیت او می‌شود. طبیعتاً جبرائیل با میکائیل تفاوت دارد و این دو با اسرافیل و عزرائیل متفاوت هستند و هرکدام از اینها ملائکه‌ای را که در زیر فرمان خودشان و در تحت امر و نهی خودشان دارند هرکدام با آنها متفاوت هستند و به‌عنوان یک نیروی عالی و اعلیٰ نسبت به مراتب مادون ظهور

دارند. آن وقت اگر این مسئله را ادراک بکنید این آیاتی که دارد: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى آلَ أَنْفُسٍ حِينَ مَوْتِهَا﴾^۱، ﴿قُلْ يَتَوَفَّى كُمْ مَلَكُ آلِ مَوْتٍ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾^۲ یا ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّى هُمُ آلَ مَلَايِكَةٌ﴾^۳ این سه آیه می‌تواند آن حقیقت ربطی خودش را در اینجا پیدا کند درست مثل یک ظروف مرتبه‌ای که یک ظرف به این مقدار گنجایش و حجم دارد. یک ظرف به این مقدار و یک ظرف به این مقدار. سه مرتبه مختلف از حجم‌های مختلفه در اینجا وجود دارد. یک آبی که در این ظروف مرتبطه می‌آید برای اینکه این ظرف کوچک که در اینجاست پر و مملو از ماء بشود باید قبلاً ظرف قبلی که در این مرتبه هست مملو از آب شده باشد و اگر این ظرف مملو از آب بشود مرتب بر این است که ظرف بالاتر

۱. سوره زمر (۳۹) آیه ۴۲. معاد شناسی، ج ۱، ص ۲۰۱:

«خداوند است فقط که همیشه جان‌ها را در هنگام مرگ می‌گیرد.»

۲. سوره سجده (۳۲) آیه ۱۱. معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۴۱:

«بگو ای پیغمبر! می‌میراند شما را و به نحو تام، نفس‌های شما را می‌گیرد ملک مرگی که بر شما گماشته شده است»

۳. سوره نحل (۱۶) آیه ۳۲. معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۴۲:

«کسانی که جان‌های خود را پاک و طیب نموده‌اند، چون فرشتگان رحمت بخواهند آنها را قبض روح کنند.»

مملو از آب شده است و این حکم ظرف بالاتر نسبت به ظرف پایین تر حکم ولائی است و حتی نسبت به ظروف بعد از او تا برسد به ذرات این حقیقت ساریه آثار وجود در این ظروف مختلفه.

منظور از آیه ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾

بنابراین وقتی که می فرماید: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى أَلَّ أَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾ این همان اراده و انزال قدرت افناء است که از ناحیه پروردگار می آید و آن قدرت برای انتزاع روح از بدن اعمال می شود و بدون اراده پروردگار حتی یک برگ از درخت نمی افتد. این معنای ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى أَلَّ أَنْفُسَ﴾ است. پس بدون اراده پروردگار هیچ مسئله ای انجام نمی شود تا چه برسد به انتزاع روح از بدن که برای خودش حساب و کتابی دارد. بعد که می فرماید: ﴿قُلْ يَتَوَفَّى كُمْ مَلَكُ أَلَّ مَوْتِ أَلَّذِي وَكَّلَ بِكُمْ﴾ آن اراده پروردگار در وجود حضرت عزرائیل تجلی پیدا می کند و حضرت عزرائیل است که اعمال قوه این امحاء را در اینجا محقق می کند و به وسیله او متحقق می شود. بعد حضرت عزرائیل همین مسئله را نسبت به ملائکه ای که در تحت فرمان

او هستند و وضعیت این ملائکه با وضعیت ملائکه دیگر فرق می‌کند [دارد].

مثلاً داریم که آن رسلی که به جانب لوط یا برای ابراهیم آمدند برای عذاب بودند همه اینها ملائکه عذاب بودند که درعین حال بشارت به حضرت اسحاق دادند. خب اینها که برای امحا آمدند آیا جدای از دستور حضرت عزرائیل بودند یا در تحت فرمان حضرت عزرائیل این عمل انجام می‌شود؟ نه، فرق نمی‌کند. این در تحت فرمان اوست. نه اینکه در تحت فرمان او به عنوان دستور دادن که شما آنجا برو. اینکه حضرت عزرائیل در این قالب و در این هیئت این را انجام می‌دهد کأنّ خود حضرت عزرائیل در این عمل ﴿وَأْمَرَ طَرْنَا عَلَىٰ هَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ﴾^۱ دخالت و شرکت دارد. نه اینکه فرض کنید در اینجا بنشینند و یک هیئتی را بفرستند و بگویند شما به نمایندگی ما در کشورها برو و از

۱. سوره هود (۱۱) آیه ۸۲:

ترجمه: «چون فرمان (قهر) ما در رسید دیار آن قوم نابکار را ویران و زیر و زبر ساختیم و بر سر آنها مرتب سنگ گل (هلاکت کننده) فروریختیم.» (محقق)

طرف ما صحبت کن. خب این دیگر اعمال ندارد بلکه می فرستد. یک دستورالعمل به او می دهند و یک کاغذ می نویسند و می گویند که برو طبق این دستورالعمل در فلان جا صحبت کن و در آنجا حرف بزن یا اینکه وکیلی که از طرف موکل می رود در دادگاه صحبت می کند بر طبق همان مفادی که بین موکل و وکیل تقریر شده است می رود انجام می دهد اما خود موکل که نمی آید در دادگاه و محکمه صحبت کند بلکه وکالت می دهد که برو انجام بده و البته وکیل بدون اذن و بدون اجازه موکل نمی تواند صحبت کند و اگر هم صحبت کند مورد مؤاخذه است که برخلاف تقریر آمده صحبت کرده است. این مسئله به جای خود محفوظ است ولکن نسبت به این مسئله خود حضرت عزرائیل هم حضور دارد؛ یعنی در عین اینکه این ملائکه این را انجام می دهند، آن وجود خودشان و آن قدرت و توان خودشان را از حضرت عزرائیل دارند و آن حضرت عزرائیل هم از ناحیه پروردگار دارد و این را خود حضرت عزرائیل ادراک می کند که این وجودی که الآن دارد، از خود

ندارد. ما این را ادراک نمی کنیم؛ چون ما در حجاب هستیم این مسئله را ادراک نمی کنیم ولی او که به این معانی رسیده این حقیقت را ادراک می کند و همین طور ملائکه‌ای که دارند این را انجام می دهند آنها هم یک هم‌چنین مسئله‌ای را انجام می دهند و نظر استقلالی به فرمانده خود ندارند و نظرشان نظر آلی و نظر طولی است. این مسئله که الآن حضرت عزرائیل در این رتبه قرار دارد این عبارت از همان حد وجود است و عبارت از همان ماهیت است یعنی آن قدرت و آن خصوصیات و صفاتی که در این وجود خدای متعال قرار داده و این قدرت و این هیمنه باعث می شود که او را از سایر ملائکه جدا کند و سایر ملائکه را به مسائل دیگر خداوند وا می دارد و این وجود را به سایر... آن حدود وجودی برای این شخص می شود.

بنابراین ماهیتی هم که در اینجا هست آن ماهیت دیگر یک امر عدمی نیست و همین طور ماهیت یک امر مادی نیست. ماهیت در آنجا عبارت از همان حد و مرتبه‌ای است که برای وجود در آنجا این مسئله قرار داده شده و آن حد و مرتبه وجودی دارای

اشتداد و ضعف است یعنی همان میزانی که آن شیء متعین خارجی واجد آن مرتبه و حالت برای این است آن میزان عبارت از همان ماهیتش است. آن مقداری که در خود، توان می‌بیند حکایت از آن مسئله می‌کند.

دیده‌اید در مسابقات کشتی که می‌خواهند کشتی بگیرند فرض کنید که پنجاه کیلو را با پنجاه کیلو می‌گذارند. شصت کیلو را با شصت کیلو می‌گذارند هشتاد کیلو را با هشتاد کیلو می‌گذارند و با توجه به وزن هر شخصی یکی درمقابلش می‌گذارند. آن کسی که الآن کشتی‌گیر است و پنجاه کیلو وزنش است، او را نمی‌آورند درمقابل کسی که هشتاد کیلو است قرار بدهند. چرا؟ چون نمی‌تواند او را زمین بزند. او را باید کسی زمین بزند که هشتاد کیلو وزنش باشد. آن کسی که دارای وزن بالا هست مثل بعضی‌ها که وزن‌های بالای ۱۸۰ و دویست دارند این هشتاد کیلویی را که نمی‌آورند با یک هم‌چنین وزنی مسابقه بدهد، درمقابل او باید فردی باشد که بتواند قوام کند. ملائکه‌ای که در تحت فرمان

حضرت عزرائیل هستند این خصوصیت را دارند -
این را متوجه باشید! - که هر کدام از اینها این طور
نیستند که هر یک ملک بتواند به سراغ هر کسی برود.

تناسب ملائکه مرتبط با افراد براساس سعه آنها

هر کدام از افرادی که در این دنیا هستند به میزان
سعه نفسانی و به میزان قدرت وجودی ای که دارند
و به میزان آن حالاتی که دارند - چه حالاتی باشد که
حالات مجرده باشد یا غیر مجرده - به متناسب با آنها
یک ملکی که آن ملک بتواند از عهده این بریاید
می رود نه اینکه یک ملکی که در تحت نظر حضرت
عزرائیل است و برای فلان پیغمبر می رود، همان
برای [پیغمبر دیگر] می رود [بلکه] هر کدام از اینها
از نقطه نظر انتزاع به آن میزانی که در تحت قوای آنها
هست به همان میزان با افراد ارتباط دارند و این طور
نیست که از نظر سعه وجودی قدرت تمام ملائکه
نسبت به کارهایی که انجام می دهند به یک نسق و به
یک کیفیت باشد.

کیفیت قبض روح ائمه و اولیاء علیهم السلام

این سلسله مراتب که ما در انتظامات وجود مادی
خود همین سلسله مراتب را در نظر داریم این سلسله

مراتب در همین عوالم مافوق هم وجود دارد لذا داریم که در هنگام قبض روح نسبت به بعضی از عرفا و اینها هر ملکی نمی‌تواند در آنجا برود و در آنجا مطلب دیگر فرق می‌کند؛ در بعضی از روایات هم که داریم بعضی از افراد را خود خداوند به سمت خود می‌کشاند این اشاره به این مطلب است اینکه عزرائیل از پیغمبر اجازه می‌گیرد^۱ اما راجع به بقیه اجازه نمی‌گیرد در آن این نکته است که این اجازه اجازه [تشریفاتی] نیست بلکه این نحوه وجود رسول خدا یک نحوه‌ای است که خود آن نفس رسول خدا تا نسبت به این مسئله قیام و اقدام نکند این قضیه انجام نخواهد شد و همین‌طور این مسئله راجع به خود ائمه علیهم‌السّلام هم هست منتها خوب از باب اینکه موقعیت رسول خدا متمایز نسبت به آنها باشد این مطلب راجع به او آمده است و همین‌طور راجع به اولیاء و عرفای الهی این‌طور نیست که جناب عزرائیل بدون اجازه آنها نسبت به ارتحال بتواند آن مقدمات عادی را انجام بدهد. تمام

۱. الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۵۸-۲۵۹؛ البداية و النهاية، ج ۵، ص ۲۹۷.

اینها از روی اجازه و خواست این افراد تحقق خارجی پیدا می‌کند ولی نسبت به افرادی که در مرتبه پایین از مراتب ایمان هستند ملائکه نسبت به آنها از این نقطه نظر متفاوت هستند.

تمایز بین افراد به واسطه تفاوت در میزان سعه و قدرت نفس

این دو عالم همین‌طور گتره نیست که شما فقط خیال بکنید یک عزرائیلی گفتند و بعد هم حالا آن هر کاری دلش بخواهد انجام می‌دهد. تمام اینها روی حساب و کتاب است. برگشت مسئله به روح و نفس و میزان سعه قدرت نفس است که باید از این تعلق خارج بشود و این میزان اشداد و ضعفی که در مراتب ملائکه و اشیاء خارجی هست همین است که ما از او تعبیر به اشداد در وجود و تشکیک در وجود می‌کنیم زیرا هرچه هست از اوصاف خارجیّه وجود از اوصاف، ملکات، بروزات و ظهورات همه اینها نفسش از وجود است و اگر این وجود از نقطه نظر تعیین خارجی در یک مرتبه باشد پس دیگر در اینجا تمایز بین افراد معنا ندارد. اگر از نقطه نظر تعیین خارجی دارای مراتب مختلفی باشد پس در اینجا هر مرتبه‌ای برای خودش در مقایسه نسبت به مرتبه بعد

و نسبت به مرتبه قبل دارای اختلاف و تمایز خواهد بود.

کیفیت نسبت اعلای وجود با مراتب پایین تر

آن وقت این قضیه که آیا نسبت مرتبه اعلی از وجود با مرتبه عالی و نسبت عالی به مرتبه دانی چه نسبتی است، این می شود نسبت ولائی و نسبت جذب و امحاء و فناء در آن نسبت بالا. وقتی که یک موجود پایین در تحقق خارجی در تحت علیت یک وجود عالی قرار می گیرد به این معناست که آن وجود عالی، فانی در این است. شما یک آتش را اگر تصور بکنید این آتش در همان مرتبه ای که قرار دارد آن مرتبه مراتب مختلفی است؛ یک مرتبه شما این آتش را آبی می بینید و رنگش را رنگ ازرق مشاهده می کنید. یک وقتی لونهاش لونا صفر است و بعد لونهاش لونا احمر می شود و بعد این لونا تغییر پیدا می کند تا به اسود می رسد. این مراتب مختلفی که الآن در این آتش هست هر کدام از اینها از نقطه نظر شدت حرارت با مرتبه دیگری فرق می کند. اگر این ناری که در اینجا هست به رنگ آبی و ازرق باشد دارای یک درجه از حرارت است. اگر زرد و اصفر

باشد دارای درجه دیگر است و اگر احمر باشد درجه اش فرق می کند و کم می شود تا وقتی که به درجه دخانیت برسد و شما از یک متری دستتان را نگه می دارید و دستتان خیلی متألم نمی شود. تمام این سلسله مراتبی که الآن در این وضعیت وجود دارد این سلسله مراتب سلسله مراتب علیت است و هرکدام نسبت به مرتبه پایین و مادون خود علت است. اگر آن رنگ آبی نباشد رنگ زرد هم نخواهد بود و اگر رنگ اصفر نباشد رنگ احمر نخواهد بود و اگر لون احمر نباشد لون اصفر نخواهد بود هرکدام از اینها نسبت به مرتبه عالی خود نسبتشان نسبت معلولی است و نسبت معلولی نسبت فنا است یعنی استقلال ذاتی از خود ندارد و این استقلال ذاتی مرتبه اش در اینجا ممتنع است.

این وجودی که در اینجا دارد و بروزی که در اینجا دارد گرچه ظهور و بروزش ظهور و بروز حقیقی است شما وقتی که میزان الحرارة را در آن مرتبه آبی و ازرق قرار می دهید آن میزان الحرارة سیصد درجه را نشان می دهد ولی وقتی که شما آن را در مرتبه زرد قرار می دهید دویست درجه نشان

می‌دهد و وقتی او را در مرتبه بالاتر قرار می‌دهید که قرمز باشد این فرض کنید که ۱۵۰ درجه را نشان می‌دهد. درجه و میزان‌الحراره اعتباری نیست، خیال و توهم نیست، یک واقعیت خارجی است که آن واقعیت خارجی دارای مراتب مختلف است؛ تمام این مراتب از کجا آمد و منشئش کجاست؟! مبدائش کجاست؟! مبدأ مراتب مختلفه در حرارت ناریه به همان وجود ازرق و آبی رنگ است. آن وجود ازرق است که موجب سلسله مراتب مختلفه شده که در آیه شریفه همان آیه نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱ تعبیر به این مسئله شده است. بنابراین آیا صحیح است که ما بگوییم: وجود نار

۱. سوره نور (۲۴) آیه ۳۵:

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِ كَمَشٍ كَوْهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ أَلْ مِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبْرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ﴾. الله شناسی، ج ۱، ص ۲۵:

«خداوند نور آسمان‌ها و زمین است. مثل نور او مانند چراغ‌دان درونی دیوار بدون منفذ می‌باشد که در آن چراغ بوده باشد. آن چراغ در داخل شیشه و حبابی است (که بر روی آن گذارده شده است) و آن حباب آبگینه‌ای گویا هم چون ستاره‌ای درخشان است. آن چراغ برافروخته می‌شود از ماده زیتونی درخت برکت داده شده زیتون، که نه نسبت با مشرق دارد و نه با مغرب. (بلکه در میان بیابان در زیر آسمان در حال اعتدال از خورشید و هوا و زمین بهره می‌گیرد.)»

اصفر نسبت به وجود نار ازرق وجود معلولی و وجود فانی است؟! وجود فانی از نقطه نظر معلولی مشخص است که او علت برای این است و تا این وجود ازرق نباشد وجود اصفر در اینجا معنا ندارد.

منظور از وجود فانی

اما چرا گفته می شود: وجود فانی؟! وجود فانی به معنای عدم استقلالی است. وجود خارجی دارد، منظور از فنا محو و نابودی نیست بلکه منظور عدم استقلالیت در وجود است. وجود مستقل نیست گرچه او را می بینید و دست می زنید و دستتان هم می سوزد ولی باز این فانی است. فانی به این منوال که اگر عقلتان را به کار بیندازید دارید می گوید که آن وجود ازرق الآن دارد دست را ازبین می برد منتها به واسطه وجود اصفر [این کار را انجام می دهد].

نمی گوید که وجود اصفر این انگشت و انمله را الآن متألم و متأذی کرد بلکه آن وجود ازرق دارد انگشت را در میزان الحرارة دویست درجه ای ازبین می برد نه این [اصفر] و همین طور اگر دستتان را در آن مرتبه نگه دارید، باز آن حرارت ۱۵۰ درجه و آن وجود ازرق ناریه الآن دارد در این رتبه ازبین می برد و

دلیلش این است که وقتی پیچ آن وجود را ببندید و خاموش کنید دیگر در این صورت وجود احمری نیست که دست شما را بسوزاند، هیچ چیز در اینجا نیست. حرارت صفر می‌شود و دیگر حرارت در اینجا معنا ندارد.

پس این وجود ازرق در تمام مراتب وجود، حضور دارد و با آن ظهور خارجی در همان مرتبه حضور دارد. خود آن وجود ازرق در اینجا این طور نیست که بگویید: من سیصد درجه یا هفتصد درجه حرارت دارم و بعد حرارت بالایی که سیصد درجه و چهارصد درجه است ارتباط به من ندارد، این را نمی‌گویید. می‌گویید که من هفتصد درجه حرارت دارم و آن چهارصد درجه هم من هستم. آن ۱۵۰ درجه هم من هستم. آن هفتاد درجه هم من هستم و آن سی درجه هم من هستم همه من هستم.

وقتی که یک آتش در اینجا هست اگر دستتان را در اینجا بگیرید گرم می‌شوید ولی نمی‌سوزید این گرما از کجا است؟ این برای وجود همان ازرق و همین هفتصد درجه است منتها این وجود هفتصد

درجه در مرتبه، این وجود هفتصد درجه است ولی همین وجود هفتصد درجه می گوید که آن سی درجه هم من هستم. چشمت را باز کن من را ضعیف تر می بینی، جدای از من نیست. همان من در این مرتبه نازله حضور دارم به نحوی که نمی شود آن مرتبه نازله را مجزا و جدای از من دید. پس مرتبه نازله از نظر وجودی، فانی در مرتبه آن وجود ازرق است که بالاتر است.

آن وقت در اینجا نسبت به این مسئله این نکته را هم فراموش نکنیم که در این قضیه چند حرارت وجود دارد. یک حرارت، و آن فقط حرارت هفتصد درجه است. هرچه آن حرارت هفتصد درجه به بالا می آید مدام از میزان او کم می شود کم می شود کم می شود تا به اینجا می رسد منتها آن در وجود برعکس است و پایین می آید حالا در اینجا عکس است. این مدام بالا می آید و مدام کم می شود و کم می شود تا به یک نقطه ای می رسد که یک درجه می شود اصلاً حرارتش یک درجه است. اگر شما میزان الحرارة را در یک نقطه و جایی قرار بدهید که هوا صفر باشد یعنی فضا و دمای بیرون صفر باشد و

شما در اینجا یک مشعلی روشن کنید [و بعد خاموش کنید] این مشعل اولش هفتصد درجه است ولی مدام [پایین] می آید و ششصد درجه می شود. بعد پانصد درجه و چهارصد درجه و [همین طور پایین می آید] تا به یک نقطه ای می رسد می بینید یک درجه شد و بعد صفر می شود یعنی میزان الحرارة با هوای خارج مصادف می شود. تمام این مراتب از هفتصد درجه تا یک درجه، هفتصد مرتبه وجودی در اینجا قرار دارد! البته خیلی بیشتر از اینها هست منتها ما هر مرتبه آن را یکی می گیریم. هفتصد مرتبه وجودی الآن در اینجا قرار دارد که هر کدام از آن هفتصد مرتبه وجودی نسبت به مرتبه دیگر فانی هستند. فانی یعنی از خودش استقلال ندارد. بروز و ظهور دارد ولی استقلال ندارد. خود را نشان می دهد ولی در عرض آن مرتبه بالا نیست. داخل آن هست. داخل آن یعنی همان است منتها در داخل شکم آن هست. حرارت سی درجه در شکم حرارت ۳۱ درجه هست. حرارت ۳۱ درجه در شکم حرارت ۳۲ درجه هست. این حرارت ۳۱ آمد به سی ظاهر

شد و سی آمد به ۲۹ ظاهر شد و ۲۹ آمد به ۲۸ ظاهر شد تا به یک درجه رسید. پس هرکدام از اینها در بطن آن مرتبه بالاتر قرار دارد درحالی که همه اینها یک وجود و یک حرارت است.

اشکال و ایراد بین مرحوم کمپانی و مرحوم آسید احمد کربلائی در اینجا بود که تصور مرحوم کمپانی این بود که وقتی یک مرتبه وجود تحقق خارجی پیدا می کند ارتباطش با مرتبه بالا قطع می شود. آنها هم قائل هستند به اینکه افاضه از آنجا می آید بلکه ارتباط ذاتی اش قطع می شود به این معنا که دیگر آن وجود و آن حیثیت فنا و معلولیت که لازمه اش عدم استقلال خارجی است، آن حیثیت فنا و معلولیت را در آن بروز و ظهور خارجی ندارد. بله، آن عنایتی که به او می شود آن عنایت می آید و در یک مرتبه می ایستد و آن لباس را به تن می کند و دیگر آن لباس را در نمی آورد و به تن دیگری نمی کند. یعنی وقتی که در یک مرتبه ای از وجود قرار گرفت و آن وجود آمد و در این مرتبه یک شکل و ظهور خارجی ایجاد کرد، دیگر نمی توانیم بگوییم که آن مرتبه علیا نسبت به مرتبه سفلی حضور عینی و خارجی دارد. بله،

می‌توانیم بگوییم که آن در همان مرتبهٔ علیائیت خودش هست - کلام مرحوم کمپانی به این کیفیت است - ولی بر مرتبهٔ سفلی افاضه می‌کند و او را زنده نگه می‌دارد و نمی‌گذارد بمیرد. به همین مقدار اضافه بر این است.

مرحوم کمپانی - رضوان الله علیه - انکار نمی‌کند که تمام وجوداتِ مادون همه از نقطه نظر وجودی به وجود مافوق مرتبط هستند. آنها همه از حکماء و فلاسفهٔ موحد و الهی هستند. چطور ممکن هست آنها واسطهٔ بین مبدأ فیض و ظهورات و تعینات فیض مقدس را انکار بکنند؟! این مسئله این طور نیست. نه، آنها این را می‌گویند که آن فیض در عین اینکه جریان دارد ولی آن فیض می‌آید و یک شکل خارجی می‌سازد که نمی‌توانیم بگوییم که آن شکل خارجی همان شکل عالی است. نه! یک شکل خارجی است که از آنجا تغذیه می‌شود. این طور مثال بزنیم شما در مقابل یک آینه بایستید؛ این عکس شما الآن در آینه می‌افتد بعد یک آینه در قبال این آینه قرار بدهید عکس آن آینه در آن آینه می‌افتد. یک آینه

هم در این کنار قرار بدهید چندتا عکس در اینجا هست. هر شخصی که بیاید و به یکی از این آینه‌ها نگاه کند یک عکس مجزا می‌بیند. فرض کنید یک پرده‌ای اینجا افتاده است این شخص می‌آید این آینه را می‌بیند و هیچ اطلاعی از مرئی متعدده ندارد. یک عکس در اینجا می‌بیند خب این عکس، ظهور آن مرآت دیگر است ولی این ظهور یک ظهور مجزای خارجی است یعنی در اینجا سه عکس مجزا می‌بینیم؛ یک عکس این مرآت و یک عکس آن مرآت و یکی هم فرض کنید خود همان عین خارجی که الآن درمقابل مرآت ایستاده است. مسلماً این شخصی که الآن درمقابل [مرآت] ایستاده است این شخص عکس نیست بلکه صورتی از این به واسطه انعکاس نور، - نور یعنی امر خارج از وجود - امری که خارج از وجود این شخص است آمد و صورت این را در آینه منعکس کرد. همان انعکاس صورت این در خارج به یک نحوه دیگری نور آمد و یک امر ثالثی را ایجاد کرد. یک هم‌چنین ارتباطی که سه چیز مجزا در اینجا هست.

مرحوم کمپانی نظرشان نسبت به عوالم به این نحو است؛ می گویند: آنچه که مبدأ برای فیض است همان وجود احدیت است که در آن مقام احدیت **لا اسم و لا رسم و لا حد** و آن وجود، وجود اطلاق است. در آن مرتبه که اصل همهٔ اشیاء است، در آنجا حد و ماهیتی هم وجود ندارد. اصلاً هیچ چیزی در آنجا وجود ندارد؛ نه لون، نه کیف، نه مقولات و نه جوهر [هیچ کدام وجود ندارند]. البته جوهر مربوط به وجود نیست و مربوط به ماهیت است. هیچ چیزی در آنجا وجود ندارد **الحق ماهيته إنيته**. در رأس مخروط، آن وجود بحث و بسیط قرار دارد اما آن وجود بحث و بسیط می آید و از وجود خودش افاضه می کند و یک مرتبه از وجود را خلق می کند. اسم آن مرتبه را مجردات می گذاریم. خود مجردات هم دارای مراتب مختلف هستند. آن مرتبه از وجودی که خلق شد الآن ماهیت دارد درحالی که در آن وجود بالا ماهیت نبود پس یک فاصله افتاد. یک فاصله ده سانتی بین رأس مخروط که وجود بحث و بسیط و مقام احدیت و هوهویت است - مقام احدیت با

هوهویت یکی است و فرق ندارد اشتباه نکنید! - که به همان مقام هوهویت مقام عماء و لا شیئی و لا بشرطی می گویند، نه بشرط لایی، آن مقام همان هوهویت که احدیت است می آید و یک صورت خارجی از خود خلق می کند. آن صورت خارجی مرتبه وجود و ذامهیه می شود. وقتی که ذامهیه شد چطور می گویند که وجودی که در آن وجود، ماهیت نیست دارای ماهیت می شود؟! پس باید بگوییم که وجود پروردگار دارای ماهیت می شود.

عدم منافات ماهیت با وجود

اگر مرحوم کمپانی مسئله ماهیت را خوب ادراک می کردند ...، حالا ما به حرف ایشان جسارت می کنیم ولی بالأخره در مسائل علمی این حرفها نیست مرحوم کمپانی کجا و ما کجا؟! یعنی اصلاً جای صحبت نیست ولکن علی کل حال دیگر مطالبی که به نظر می رسد، گفته می شود؛ اگر ایشان این مسئله ماهیت را به این کیفیتی که در این چند جلسه ما مطرح کردیم ادراک می کردند دیگر در اینجا اشکال نداشتند. چون ماهیت منافات با وجود ندارد و ماهیت خودش وجود است. وقتی که ماهیت

وجود شد بنابراین آن وجود آمده و به شکل
 درمی آید. خوب به شکل دربیاید! اصلاً ما می‌گوییم
 که به شکل مادی دربیاید چرا بگوییم که [به شکل]
 مجرد [دربیاید]؟ مجرد که تازه خیلی به خدا نزدیک
 است و مجردات به آن وجود بحت و بسیط و مجرد
 خیلی نزدیک هستند. اصلاً ما می‌گوییم که به وجود
 مادی [درمی آید] همین وجودی مادی که ماده و
 صورت است آیا این ماهیت جدای از وجود است یا
 نه؟ اگر جدای از وجود باشد یعنی یک امر انضمامی
 از خارج آمده ضمیمه وجود شده است و این وجود
 مادی را تشکیل داده است. خوب در آنجا ماهیت بود
 ولکن وقتی که این ماهیت همان نفس الوجود است
 بنابراین خود نفس الوجود در اینجا در مقام ظهور به
 شکل درآمده است نه اینکه آن وجود در خود ذاتیت
 خودش در ذات باری دارای شکل است. نه نه نه!

دارای شکل نبودن وجود در ذات باری، فی حدّ نفسه

وجود در ذات باری فی حدّ نفسه و فی حدّ ذاته
 دارای شکل نیست ولی آن وجود باری که به شکل
 درمی آید آیا آن وجود باری همراه با این شکل هست
 یا نیست؟ مثل نار که اگر بگویید: نیست. این شرک

و کفر و چیزهای دیگر می‌شود که وجود استقلالی دارند. اگر آن وجود باری که همان ذات باری است و همان وجود **لا حد و لا رسم** هم باید در مرتبه پایین باشد پس تشکیک در وجود در اینجا با عدم تشکیک یکسان خواهد بود. چه فرق می‌کند که مرتبه تشکیکی به واسطه مقام ابراز و اظهار تحقق پیدا بکند یا نکند؟! اگر خدا از اول مقام احدیت را داشت و به مقام واحدیت متغیر نمی‌شد آیا در آنجا تشکیک بود؟! آیا در آنجا ماهیت بود؟! آیا در آنجا **کان الله** و **لم یکن معه شیء** بود؟! آیا در آنجا اصلاً رنگ بود؟! آیا لون بود؟! هیچ چیز و مسئله‌ای نبود. خدا که رنگ ندارد و رنگ خدا که قرمز، سبز، سفید و آبی نیست مثل آبی و قرمز از [رنگ این تیم‌های] فوتبال می‌گویند. خدا که آنجا طرفدار این تیم‌های ایرلند و اینها که نیست بیاید لباس رنگی بپوشد!! آنجا اصلاً رنگی وجود ندارد. - این مملکت را با چه چیزهایی سرگرم کرده‌اند!! - خدا که در آنجا رنگ و طعم ندارد. در ذات باری که طعم نیست، تلخی نیست،

^۱. فتوحات مکّیه، ج ۲، ص ۵۶؛ التوحید، شیخ صدوق، ص ۶۷؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۳۵.

شوری نیست، شیرینی نیست، ترشی نیست،
حموضت نیست، حلاوت نیست، مرارت نیست،
اسودیت نیست، ابیضیت نیست، کم نیست، مقدار
نیست و کیف نیست هیچ چیزی در آن ذات باری
نیست.

حالا در اینجا [اینها] هست؛ الآن در اینجا این
اسود است، این احمر می شود، این ابیض می شود.
حالا آنچه که در اینجا هست آیا این مستقل از
اوست؟ یا [باید] بله [بگویید] یا نه [بگویید]. اگر
بگویید که مستقل از اوست پس این انقطاع فیض
است پس این وجود درقبال وجود باری در اینجا
تحقق پیدا کرده است و هو کفر. اگر مستقل از او
نیست این عدم استقلال به چه واسطه است؟
می گویند که فیض پروردگار [است]. ما معنای فیض
را نمی فهمیم چیست؟ [می گویند که] آقا فیض خدا،
اراده خدا، عنایت خدا و قدرت خدا است. اینها همه
درست است ولی آن رشته و حبل و واسطه ظهور و
بروز این، آن حبل چیست؟ اسمش را چه
می گذارند؟ هان!

اینها که ضد فلسفه هستند اینجا فرار می کنند!
 همین جا دم پل خر بگیری^۱ است! پل خر بگیری
 همین جا است! [می گویند که] آقا عنایت است.
 می گویم که بله، عنایت است ولی این عنایت
 چیست؟ وجود حق متعال که ماهیت ندارد و حقّ
 متعال **ماهیتۀ اینّیۀ**. آن حبل و واسطه‌ای که در اینجا
 هست، آن عنایت، قدرت، اراده، لطف و آن فیض به
 قول شما، هر چه دلتان می خواهد اسم بگذارید آنچه
 که الآن در اینجا هست آن وجود پروردگار - مگر ما
 غیر از وجود چیز دیگری در خدا داشتیم؟! نداشتیم!
 - وجودش وجود بحث است، مگر غیر از این وجود
 بحث و بسیط چیز دیگری هست که این شیء
 خارجی را ایجاد و درست کند؟!!

بنابراین این وجود، معلول برای این می شود.

۱. امثال و حکم، دهخدا، ج ۱، ص ۵۱۱.

پل خر بگیری یعنی جایی که هیچ راه فراری ندارد. در قدیم هرگاه حاکم شهری با بهانه گیری قصد سوءاستفاده و نان رساندن به مأموران را داشت، حکم به مال بگیری می داد که بهترین محل آن جلوی پل دروازه شهر یعنی تنها راه ورود و خروج بود. مأموران حاکم جلوی این پل می ایستادند و هر کاروانی را که قصد داخل یا خارج شدن داشت متوقف می کردند و اموال مردم را که معمولاً بارخر بود، می گرفتند و آنها را رها می کردند. این بود که مردم به آن پل می گفتند: پل خر بگیر و آدم‌های بدحساب را به آنجا حواله می دادند. (محقق)

پس این تشکیک در این مرتبه خارج از وجود - حالا مجردات بماند آن که اصلاً هیچ - الآن خود نفس حضور خارجی و عینی حضرت حق در این کتاب هست که الآن این را که دارم می بینم دارای وزن است. اگر آن حضور حضرت حق نبود این اصلاً وزن نداشت! هیچ چیزی نبود و محو می شد و شما دیگر الآن در اینجا هیچ چیز نمی دیدید. آن وجود حضرت حق است که الآن این در اینجا هست والا اگر این را بیندازم [بدون آن چیزی نیست] - بیندازیم خیلی مایه می برد! قیمتش چند تومان است؟! - همین وجود حضرت حق در اینجا به این است که ما می بینیم. اگر این وجود حضرت حق نبود من جناب سید بزرگوار آقای ... - أعلى الله مقامه - را نمی دیدم! یک دفعه تا نگاه می کردم می دیدم! اینکه دیوار است! کجاست؟! چه شد؟! آن وجود خودش را جمع کرد تا آن وجود خودش را جمع می کند یک دفعه شما هیچ ظهوری نمی بینید!

تلمیذ: ما باید کثرات را موهوم بدانیم؟

استاد: موهوم نمی دانیم جان من!

تلمیذ: آقای کمپانی حرفشان سر همین بود که اشکال پیش آمده است...

استاد: گفت:

تفاوت معنایی موهوم و معدوم و غیر مستقل

معنای موهوم بودن با معنای حکم به استقلال نداشتن دوتا است. اینکه من مدام دارم در این جلسات روی آن تأکید می‌کند برای همین قضیه است. می‌گوید که وقتی شما موهوم را به معنای معدوم می‌گیرید، این غلط است! موهوم به معنای معدوم نیست. شما نمی‌توانید کثرات را معدوم بگویید. همین که می‌گویید که ما کثرات را می‌بینیم الآن در اینجا عدم را نفی کردید و الاً مگر عدم یخبر^۲ عنه است؟! مفهوم عدم با مفهوم عدم دیگر هیچ تفاوتی ندارد. **عدمُ الْکِتَابِ** با **عدمُ السَّجَادِ و السَّرَاجِ** هیچ تفاوتی ندارد و فرق نمی‌کند. معنای موهوم گرفتن این است که عکس را در ماه ببینند! این را موهوم می‌گویند؛ یعنی چیزی که وجود ندارد به او وجود بدهید، این موهوم می‌شود.

مثلاً این تابلویی که الآن در اینجا هست شما بیاید این تابلو را خط‌خطی بکنید، - برای انسان اتفاق می‌افتد و برای بچه‌ها هم این طور چیزها خیلی

۱. گلشن راز، ص ۸۵؛ گلشن اسرار، ج ۱، ص ۱۱۹.

پیش می‌آید - بعد بگویید که بیاید به این تابلو نگاه کنید. وقتی که به این تابلو نگاه می‌کنیم می‌گویید که عکس یک انسان در این می‌بینید؟ مدام فکر می‌کنید فکر می‌کنید [می‌گویید که] آهان فهمیدم! اینجا چشمش هست، اینجا دماغش هست، اینجا لب‌هایش هست و اینجا گوشش هست یعنی واقعاً می‌بینید هان! به یک شخص دیگری می‌گویید که شما بیاید نگاه کنید. می‌گوید که آقا من که نمی‌بینم! می‌گویید که شما یک عکس خر اینجا پیدا کنید. تا نگاه می‌کند می‌گوید که بله اینجا هست! گوش و دمش اینجا هست و اصلاً دارد عرعر هم می‌کند تو نمی‌شنوی! به یکی دیگر می‌گویند که آقا بیا بین شتر اینجا هست؟ نگاه می‌کند می‌گوید که بله، گردن به این درازی و پاهای به این بلندی دارد و اینجا لبش هم دارد می‌جنبد!

تمام اینها موهوم است. موهوم یعنی اثبات یک حقیقت وجودیه با محکوم به عدم بودن. این افرادی که عکس را در ماه دیدند ...، قبلاً خدمتتان گفتم که آدم هفتادساله به بابای ما تلفن کرده است که آسید

محمد حسین بیا در ماه عکس تماشا کن! عکس چه
تماشا کنم؟! ای ددم وای! آن وقت ما باید به دنبال این
مردم برویم؟! شما بین مصیبت کجا است که به ما
می گویند که باید بیایی به دنبال این آدمی بروی که
دارد در ماه عکس می بینید! ای ددم آن وقت سرمان
را به دیوار بزنیم؟! به درخت بزنیم؟! به کجا باید این
سر را بزنیم؟! باید به یک جای خوب بزنیم!
همین طوری رها نمی کنند، می گویند که بیا به دنبال
این مردمی برو که این مردم دارند عکس در ماه
می بینند! راجع به این قضیه فکر کرده اید؟! لذا
می گویند که زیر کرسی بنشینید و از جایتان تکان
نخورید! آن موقع اینها می فهمیدند که اوضاع چه
خبر است! [به ما می گویند که] بیاید به دنبال مردمی
بروید که این مردم الآن راهشان این است، شما هم
باید این طرف بیاید. بابا این آدمی است که دارد در
ماه عکس می بیند! ببیند، باید به دنبال این بروی؟!
این مردم آمدند علی علیه السلام را برداشتند و
به جایش ابوبکر را گذاشتند! همیشه همین طور بوده
است.

ما الآن در راه که می آمدیم به این آقای ... گفتم
که هیچ تفاوت نکرده و هیچ عوض نشده است!
همان توهمات و تخیلات همین الآن هست و هیچ
فرقی نمی کند. یعنی والله قسم می خورم بشر امروز
با بشر زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از
نقطه نظر توهمات یکی است و هیچ فرق نکرده
است!

در چند جلسه قبل گفتم که آن کسی که در خیابان
عریان مادرزاد - بروید [عکس ها] را ببینید! - دارد
راه می رود و زنبیل به دست گرفته است و در خیابان
عین خر می رود این با ۱۴۰۰ سال پیش فرق کرده
است؟! والله آنها بهتر بودند و یک غیرت و
حساب و کتابی داشتند! این چطور شده است؟!
آن وقت می گویند که بلند شو بیا از فکر این زن که با
این وضعیت زنبیل به دست گرفته است و دارد در
سوپر مارکتی عدس و نخود و لوبیا در زنبیلش
می ریزد تبعیت کن! می گویند که بیا از افکار این،
حکمی که این می کند، از مطالبش و از قوانینی که
می گوید تبعیت کن و تو باید از سلیقه او تبعیت کنی!

توی آدمی که رفتی پنجاه سال درس خوانده‌ای تو نمی‌فهمی این آدمی که عین الاغ آمده است، می‌فهمد! این‌طور است. اینهایی که دارند قانون وضع می‌کنند همین‌ها هستند! یعنی این آدم قرن ۱۴۰۰ سال که عین خر آمده است و دارد در سوپر جلوی مردم نخود و لوبیا در زنبیلش می‌ریزد می‌گویند که از این تبعیت کن! همیشه همین بوده است.

موهوم به معنای معدوم نه، بلکه موهوم به معنای عدم استقلالی. تمام این مطالب را به شما عرض کردم. این معنای ماهیتی را که خدمتتان گفتم این معنا را بروید هضم بکنید و راجع به این مسئله فکر بکنید دیگر می‌فهمید ایراد مرحوم آقا شیخ محمد حسین کجا بوده است.

عدم منافات تشکیک در وجود با توحید و تشخص در وجود

اصلاً مسئله تشکیک هیچ منافاتی با توحید و تشخص در وجود ندارد و مسئله تشکیک در وجود هیچ منافاتی با ظهور و بروز مراتب تشکیک در عین حفظ وحدت در تمام مراتب تشکیک ندارد. مرحوم آقا سید احمد این را می‌گفت. می‌گفت که بنده خدا

که داری برای من نامه می نویسی تو این قلمی که
داری [با آن] می نویسی، او دارد می نویسد! حواست
کجا هست؟! اینکه الآن دارد نامه من را می خواند او
دارد می خواند تو حواست کجا هست؟! کمی با
خودت فکر کن باباجان! اگر انسان فکر کند به
مطلب می رسد. اینکه الآن دارم این نامه را می خوانم
می شود نفهمم یا نمی شود؟ می شود! شاید هم
نفهمم! آقامیرزا حبیب الله رشتی می گفت که عجب
ماست خوبی است. دستش را در ماست می زد
آن وقت این انگشت [دست دیگرش] را می خورد و
می گفت: به به چقدر شیرین است! آدم می تواند و به
یک جایی می رسد که با ذغال بالای کوچه اش
می نوشت و خط می زد که وقتی می رود حرم
برمی گردد یادش نرود. بعد می گفت که من با ذغال
این را نوشتم یا دیگری نوشته است؟ می شود نفهمد.
حالا چرا راه دور برویم و به این و آن بند کنیم؟!
به خودمان بند کنیم! خود بنده یک شب تا صبح
راجع به یک کلمه فکر کردم که این کلمه چیست؟!
به شما گفتم که لَکَنَهُ خواندم، لَکَنَهُ خواندم، لَکَنَهُ

خواندم نه لکنها! لکنه خواندم و همه چیز خواندم
غیر از لکنه! همه صور مختلفه لغویه و مخترعه همه
را خواندیم! صبح بلند شدیم خدایا این چه بود؟
لکنه بود! نه، تازه خودم نفهمیدم رفتم به یکی دیگر
گفتم، او گفت که لکنه است دیگر! ای ددم وای! من
حالا می فهمم آسید احمد چه گفت! آدم می تواند
بفهمد یا نمی تواند بفهمد؟ می تواند بفهمد. پس این
فهمی که الان دارد این فهم دست خودش است یا از
یک جای دیگر است؟! **قس علیه فعل و تفعّل**، شما
قدرت و ادارک و وجود و همه را در این مسئله
بینید. یک قدرت در تمام عالم ساری و جاری است
منتها آن یک قدرت بروزات و ظهورات مختلف دارد
این حرف همان حرف آسید احمد کربلایی می شود.
آن وقت این بنده خدا این قدر تلاش کرد اما در سر
این آشیخ محمدحسین - خدا رحمت کند - نرفت
که نرفت و بعد هم با جنگ و دعوا مسئله را خاتمه
دادند.

گوش خر بفروش و دیگر گوش خر *** کاین سخن را درنیابد گوش خر^۱

این هم از چیزهایی بود که بیچاره را بارش کرد و

۱. مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر اول، ص ۲۸.

بعد هم آخر گفت که دیگر زیادی هم باعث تصدی اوقات آن بزرگوار است! اگر قرار باشد که چشم ما از غیب کور شده باشد خدا کورترش بگرداند! اگر مرحوم آشیخ محمدحسین در مسئله علیت و خیلی مطالب دیگر در مسئله قوه و فعل و علیت تأمل بیشتری می کرد [این اشکالات حل می شد]. عرض کردم که فلسفه به تمام مسائل عرفان نظری می رسد و هیچ تفاوتی از این نقطه نظر ندارد الا اینکه آنها با شهود تحقق پیدا می کند و این با تعقل و مقدمات فلسفی و برهانی تحقق پیدا می کند. منتها بحث در این است که چطور این مطلب و حقیقت مسئله را ادراک بکنیم؟ یک وقتی ادراک ما از مسائل فلسفی تقلیدی نباشد. انسان به این کیفیت می تواند به آن مطالب برسد.

^۱. توحید علمی و عینی، ص ۱۵۶:

«بسمه تعالی»

از تکرر بیانات و اصرار آن بزرگوار بر براهین اثبات کثرت حقیقیه، بحمدالله بر این حقیر واضح و آشکار شد که آن شخص که کلام بر طریقه ذوق المتألهین تا حال می داشت، اشتباه کرده بود؛ و این براهین و لزوم شناختی که فرموده بودید، در او اثر نمی گذارد. گویا خداوند متعال چشم او را از غیر خود کور کرده بود؛ خداوند کورترش کند!»

تشکیک وجود؛ همان ظهور و بروز مراتب مختلفه وجود با حفظ آن اصل و مبدأ

پس مسئله تشکیک در وجود یک مسئله واقعی

است که آن مسئله عبارت از همان ظهور و بروز مراتب مختلفه وجود با حفظ آن اصل و مبدأ است.

تلمیذ: در همین قضیه دیدن عکس در ماه حدوداً بیست سال پیش یک کتابی خواندم یا روزنامه بود که در بحرین نسبت به آقای خوئی خیلی مشهور است. اواخر عمر آقای خوئی بود که در بحرین خیلی شایع شده بود مانند همان که در ایران بود که عکس آقای خوئی را در ماه [دیدند]. در یک کتابی یادم هست که شایعه‌ای بین شیعیان بحرین شده بود. در هر کشوری این هست.

استاد: بله، ...

تلمیذ: مرحوم آقای قاضی گنجینه دانشمندان را به ایران آورد.

استاد: یعنی به عنوان یک واقعیت بود؟

تلمیذ: بله، که من خودم باورم نشد [ولی وقتی نگاه کردم دیدم همین است] ...

استاد: پس او هم دید! **علی الإسلام السلام!**

کجاست که ما هم بینیم؟! من کجا که من بگویم

احوال که

تلمیذ: بعد می‌گوید که من تفأل به آیه قرآن زدم یک داستان خیلی مفصل برای خودش دارد!

استاد: یک روز با مرحوم آقا - رضوان الله تعالی

علیه - که به قم آمده بودند داشتیم در این بازارچه

خان می‌رفتیم. سر بازارچه با این آشیخ محمد رازی

برخورد کردیم و سلام و علیک کرد و گفت که آقا

یک مطلبی شنیدم، - این قضیه آن زمان سابق، زمان

شاه بود - شنیدم که آسید محمد شیرازی یا آسید

مهدی شیرازی - مثل اینکه سردار سید حسن ایشان را کشتند. - اخیراً در سفری که به سوریه داشتند در این سفر سفیانی را در سوریه دیدند که خصوصیاتش این بود و با او صحبت کردند. إن شاء الله إن شاء الله امیدوار هستیم که فرج را می بینیم!! إن شاء الله خدا فرج را برساند! شروع به گریه کردند!

آقا به من رو کردند و فرمودند که این خبر ندارد چند سال دیگر می میرد و ایشان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را نخواهد دید و دلشان را به این چیزها خوش می کنند! حالا امام زمان بیاید برای چه کسی ظهور کند؟! برای تو که می روی عکس می بینی؟! می گوید که صد سال هم نمی خواهم ظهور کنم! خیال و قوای متخیله و متوهمه و واهمه این طور است. آن وقت اینها می آیند برای انسان مسئله می گویند و حکم شرعی صادر می کنند!

یکی از این آقایان از همین مراجع به مشهد آمده بود. به آقا می گفت که شما جفر دارید ببینید من چه موقع می میرم؟! آقا گفتند که من از این چیزها ندارم. حالا می خواهی برای چه بدانی؟! گفت که بنشینیم

خلاصه حساب و کتاب بکنیم. گفتند که از الآن
بکنید! آقایان مراجع می گوید که اگر بدانیم مشغول
حساب می شویم! حتماً باید به کوه خضر بروی آنجا
معتکف بشوی تا بمیری؟! آقا همین جا کار و
زندگی ات را بکن، درست کار کن. ببینید فهمش
به اندازه گنجشک است! می گوید که اگر بدانیم مثلاً
تا هفت سال بعد می میریم دیگر تا شش سال
می تازانیم و هر کاری کردیم، کردیم. در یک سال
آخر [که باقی مانده باشد] شروع می کنیم کمی
پیچش را شل کردن تا آماده بشویم. عرفا می گویند
که همیشه آماده باش تا هر وقت بگویند که بسم الله
بگویند که **سمعاً و طاعتاً** آمدیم.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد